

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

ابتلائات، لازمه‌ی نیل به دیدار خدا و خوبان خدا (مصباح‌الهدی، ص ۳۱۸، فراز ۵)

کلمات کلیدی: لقاء، امام‌زمان علیه‌السلام، وجه‌الله، مشاهده، معاینه، آمادگی، تحمّل، ابتلاء، اتهام، یوسف علیه‌السلام.

❁ به مرحوم آیت‌الله محمدجوادانصاری همدانی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه گفتند: آیا امام‌زمان عجل‌الله‌تعالی‌- فرجه را می‌شود دید؟ ایشان فرمود: وقتی که خدا را می‌شود دید، امام را که مخلوق خداست چطور نمی‌شود دید؟^۱

استدلال، بسیار متین است. وقتی لقاءالله امکان‌پذیر است، چگونه لقاء حجّت‌الله امکان‌پذیر نیست؟! یقیناً امکان‌پذیر است و می‌شود دید. منتهی دیدن دو چیز می‌خواهد؛ یکی اینکه آن چیزی که می‌خواهیم ببینیم در منظر و مرئاً باشد، دیگر اینکه بیننده، قدرت دیدن داشته باشد. اگر چیزی که قرار است دیده شود، یک جایی مخفی باشد انسان آن را نمی‌بیند. اگر نه، روبروی ما باشد، ولی چشمان ما کار نکند و بینایی نداشته باشیم، باز هم آن را نمی‌بینیم. و می‌دانید حجّت‌خدا که مخفی نیست. حجّت‌خدا، وجه‌الله است. در دعای ندبه می‌خوانید: **أَيْنَ وَجْهِ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ**؛ آن وجه خدا که اولیا متوجه به او هستند کجاست؟ امام‌زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه، وجه‌الله است. خوب، وجه‌الله کجاست؟ قرآن فرمود: **أَيْنَمَا تُولَّوْا**

۱. طیب، مصباح‌الهدی، ص ۳۱۸، فراز ۵.

۲. محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان.

فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ^۳: هر طرف رویت را برگردانی، آن طرف دیگر هم وجه الله است. پس دیده نشدن ناشی از آن

نیست که آن چیز پشت دیواری، صندوقچه‌ای یا کوهی مخفی شده است. خیر! این گونه نیست. **أَيْنَمَا تُولَّوْا**

فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ، از هر طرف رویت را برگردانی، آن طرف دیگر هم وجه الله است. پس دلیل دیده نشدنش

چیست؟ توان ماست. او مخفی نیست؛ ما نمی‌توانیم ببینیم! توانایی دیدن را در این جمله بیان فرمود:

وقتی خدا را می‌شود دید چطور نمی‌شود امام‌زمان عجل الله تعالی فرجه را که مخلوق خداست، دید؟ یقیناً می-

شود دید؛ منتهی دیدن آمادگی و استعداد می‌خواهد. این آمادگی باید تأمین شود. تأمین شدن آمادگی

هم هزینه‌هایی دارد. من برای اینکه به آن آمادگی برسم تا بتوانم ببینم، بعضاً باید سختی‌ها و دشواری-

هایی را تحمّل کنم. باید هزینه‌ی این خواستن را پردازم. گاهی رسیدن به توانایی ملاقات، مستلزم

تحمّل یک‌سری بلاها و سختی‌هاست؛ فقر است؛ گرفتاری است؛ بیماری‌های سخت و دشوار است؛ حالا هر

کس به تناسب حال خودش. گاهی تهمتی است که نمی‌شود رد کرد. نمونه‌هایی از قرآن کریم را خواهیم

گفت؛ قبلاً هم اشاره کرده‌ام. بعضاً انسان می‌بیند کسی که این‌گونه شیفته‌ی دیدار حضرت است و

التماس می‌کند که به ملاقات حضرت راه پیدا کند، خدا هم برایش چیزی را که زمینه‌ساز آمادگی برای

این ملاقات است پیش آورده؛ آن چیست؟ یک گرفتاری، یک مریضی، فقر، آتھامی که به او زدند ... از این

طرف دعا می‌کند که من حضرت را ببینم، از آن طرف هم دعا می‌کند که این فقر، بلا و گرفتاری برود؛

آقا جان نمی‌شود. اگر می‌خواهی ببینی، باید در دل این ابتلائات پخته شوی و اگر تحمّل این ابتلائات که

آمادگی دیدار را به تو می‌دهد نداری، پس چرا هی التماس می‌کنی که حضرت را ببینی؟! انسان باید

آماده باشد هزینه‌ی دیدار را پردازد. اگر گرفتاری آمد، انسان بی‌تابی نکند. خودت خواستی! مثل اینکه

کسی رفته دکتر و می‌گوید آقای دکتر کاری کنید حالم خوب شود. بعد دکتر آمپول را برداشته تا به او

تزریق کند؛ آمپول هم درد دارد؛ هی التماس می‌کند که آقای دکتر! تو را به خدا! جان من! از تزریق این

آمپول بگذر! دکتر می‌گوید: آقا جان اگر می‌خواهی حالت خوب شود به درد آمپول تن بده و اگر حاضر

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۵.

نیستی درد آمپول را تحمل کنی، بیخودی چرا به من التماس می کنی که کاری کن حالم خوب شود؟! یادتان است در بحث توحید در کتاب مصباح الهدی خواندیم: همین طوری نگویید لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بگویی خرج دارد. همین که گفتی لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، خدا یکی یکی اله‌هایت را می‌گیرد. چیزهایی که واله او هستی؛ عاشقش هستی؛ شیفته‌ی آنها هستی؛ چیزهایی که شیدای آنها هستی را یکی یکی از تو می‌گیرد. چون گفتی لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اگر ثروت اله توست، خدا می‌گیرد و فقیرت می‌کند. اگر پُست و مقامت اله توست، خدا کاری می‌کند که عزلت کنند. اگر آبرو و حیثیت اجتماعی اله توست، خدا کاری می‌کند آبرویت بریزد؛ چون گفتی لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. حالا ببینم اگر مردش هستی که اینها را تحمل کنی، بگو لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و اگر مرد این میدان نیستی، بیخودی لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نگو؛ چون خدا زودباور و خوش‌باور است. تا گفتی لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خدا باور می‌کند و می‌گوید: او گفت من الهی جز الله ندارم، پس بگذار چیزهای دیگری که اله اوست را از او بگیرم. پس قبل اینکه بگویی لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فکرش را بکن. اینجا هم همان است؛ قبل اینکه بگویی می‌خواهم حضرت را ببینم، فکرش را بکن و ببین آماده‌ای که آنچه را لازمی دیدارست متحمل و پذیرا شوی؟ اگر مشکلی آمد، اگر گرفتاری آمد، اگر درد و فقری آمد...

یک نمونه‌اش را مکرر عرض کرده‌ام؛ در قرآن کریم در ماجرای حضرت یوسف علیه السلام است. یادتان است، بنیامین برادر تنی حضرت یوسف علیه السلام وقتی همراه با برادران برای گرفتن کمک غذایی به مصر آمدند، خود حضرت یوسف علیه السلام این کار را کرد، **جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ**؛ پیمانه‌ی طلایی و زرینی که با آن گندم‌ها را پیمانه می‌کردند و سهمیه می‌دادند، پنهانی داخل گونی گندم‌های برادرش بنیامین گذاشت. **ثُمَّ أَدَّانَ مُؤَدَّنَ أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ**؛ یکی از کارمندان یوسف علیه السلام هر چه گشت پیمانه‌ی طلایی را پیدا نکرد و دید غیر از این کاروانیان کس دیگری هم اینجا نبود؛ ندا در داد: ای کاروانیان! شما دزدید! به پسرهای یعقوب علیه السلام گفت شما دزدید. آنها هم افتادند به قسم خوردن که به خدا قسم شما می‌دانید ما

۴. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۰.

۵. همان.

آدم‌های بدی نیستیم. ما نیامدیم اینجا دزدی کنیم. گفتند نمی‌شود! پیمان‌ه و صُواع مَلِک گم شده! گفتند ما دزد نیستیم. گفتند بارهایتان را می‌گردیم اگر پیمان‌ه را در بار شما پیدا کردیم چه کنیم؟ گفتند در بار هر کس پیدا کردید، هم او را نگه دارید؛ همان را بازداشت کنید؛ خودش جزایش است. **جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ**.^۶ در مقررات کشور مصر چنین چیزی نبود که اگر کسی دزدی کرد بتواند او را نگه دارند. خود اینها پیشنهاد دادند. آنها هم پذیرفتند. بعد که این قطعی شد، حضرت یوسف علیه السلام گفت من خودم می‌گردم. **فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ آخِيهِ**.^۷ ابتدا بارهای سایر برادران را گشت؛ اولی، دومی، سومی، هر چه گشت پیدا نشد. همه سرفراز گفتند: دیدید ما دزد نیستیم! تا رسید به آخرین بار؛ یعنی یازدهمین بار که بار بنیامین برادر تنی خودش بود. حضرت یوسف علیه السلام دست کرد داخل جوال گندم‌ها، از وسط گندم‌ها پیمان‌ه را جلوی جمعیت بیرون آورد. بنیامین بنده‌ی خدا چه حالی شد! خدا می‌داند! از یک طرف می‌داند که دزدی نکرده، از طرف دیگر چطور توضیح دهد که من دزدی نکردم؟! پیمان‌ه‌ی طلا جلوی چشم همه از بار او بیرون آمد! دید هیچ نمی‌تواند بگوید؛ یعنی چنان این اتهام به پیشانی بنیامین چسبید که راه پس و پیش نداشت. دوست و دشمن همه گفتند این مجرم است. حتی برادران یوسف علیه السلام، برادرهای بنیامین، گفتند: **إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ**؛^۸ اگر می‌بینید امروز بنیامین دزدی می‌کند، برادری هم به نام یوسف داشت که قبلاً دزد بود. به خود حضرت یوسف علیه السلام می‌گفتند. حضرت فرمودند: **أَنْتُمْ سَرٌّ مَكَانًا**: شماها بدتر از او هستید. جوری شد که همه دست رد بر سینه‌ی بنیامین زدند. همه طردش کردند؛ همه ترکش کردند. این فشار خیلی سنگین است که اتهامی به این صورت وارد شود و طرف هیچ راهی هم برای دفاع از خودش نداشته باشد. همه‌ی مدارک و ادله مثل روز روشن اثبات می‌کند که این اتهام درست است و تمام راه‌ها به روی این متهم بسته است که بگوید من این‌کاره نبودم؛ این که راجع به من

۶. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۵.

۷. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۶.

۸. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۷۷.

می‌گویند دروغ است و واقعیت ندارد. می‌گویند از داخل بار تو جلوی چشم همه پیمان‌های طلا درآمد! تو می‌گویی من نبودم؟ عقلت کار نمی‌کند؟ انتظار داری ما حرف تو را باور کنیم؟ نه آقا تو مجرمی! یقیناً مجرمی! همه دست رد به سینه‌ی بنیامین زدند. بنیامین بنده خدا تنهای تنها شد. همه ترکش کردند. بعد هم مثل بچه‌ی آدم سرش را پایین انداخت و رفت زندان؛ چون خودش قرار گذاشته بودند که در بار هر کس پیدا شد، بازداشتش کنند. خوب، برادران برگشتند، جز یکی از برادرها که ماند. گفت: من دیگر رو ندارم برگردم؛ با آن تعهدی که یعقوب علیه السلام از ما گرفت که برای بنیامین اتّفاقی نیتند. ۹ برادر برگشتند. بنیامین زندان بود؛ یک برادر هم در مصر ماند.

شب شد. یوسف علیه السلام دستور داد حالا به آن زندانی بگویند بیاید من با او کار دارم. بنیامین را از زندان درآوردند و پیش حضرت یوسف علیه السلام بردند و این دو برادر به هم رسیدند. یعنی هزینه‌ی وصال یوسف علیه السلام چه بود؟ آن تهمت سنگینی که برای دفاع از خودش راه پس و پیش نداشت. خیلی سنگین است! انسان تحملش را دارد؟ گفت: هر که طاووس خواهد جور هندوستان کشد. آمادگیش را دارید که هزینه‌اش را بپردازید؟ حالا نمی‌خواهم برای همه بترم؛ ولی می‌خواهم بگویم گاهی این‌گونه است؛ یک اتّهام می‌زنند که راه پس و پیش هم ندارد و همه‌ی مدارک و ادّله علیه اوست. دوست و دشمن می‌گویند او مجرم است. راهی ندارد. در همین سوره‌ی یوسف علیه السلام یک اتّهام دیگر هم هست. در سوره‌ی یوسف علیه السلام دو تهمت وجود دارد که خیلی عجیب و درس‌آموز است. تهمت دیگر نسبت به خود حضرت یوسف علیه السلام است. باز ببینید، تمام ادّله و شواهد و امارات و قرائن، همه مجرمیت یوسف علیه السلام را می‌رساند. یادتان است، زلیخا یوسف علیه السلام را احضار کرد. یوسف علیه السلام هم صورتِ ظاهر، خدمتکار و غلام این خانواده است. زلیخا در اتّاق خوابش خودش را آرایش کرده؛ یوسف علیه السلام را احضار کرد. یوسف صدیق علیه السلام آمد و خواست ببیند که چه دستوری می‌دهد که انجام دهد. زلیخا در را بست و او را دعوت کرد به اینکه از او کام بگیرد. یوسف علیه السلام تن نداد. نکته‌های بسیار لطیفی در این ماجرا هست. اگر کسی ماجرای حضرت یوسف علیه السلام را با تأمل بخواند و روی آیات فکر کند، نکات بسیار ظریف وجود دارد. حضرت یوسف علیه السلام می‌توانست آنجا داد و قال

کند و آبروی زلیخا را ببرد؛ ولی این کار را نکرد. چرا؟ چون می‌دید درست است که زلیخا غرق یک عشق حرام شده؛ اما از سر عشق و محبت این کار را می‌کند؛ منتهی متوجه نیست که چه می‌کند. این است که آبروی زلیخا را نبرد. بی‌سر و صدا از دست زلیخا فرار کرد. آنجا داد و قال نکرد که آبروی زلیخا برود. این هم بزرگواری و کرامت یوسف علیه السلام است. **وَاسْتَبَقَا الْبَابَ**، یوسف علیه السلام به سمت در می‌دوید؛ پشت سرش هم زلیخا می‌دوید. **وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ**. زلیخا دست انداخت و از پشت، لباس یوسف علیه السلام را گرفت؛ ولی یوسف علیه السلام فرار کرد؛ لذا لباس یوسف علیه السلام از پشت پاره شد. همین که از در بیرون آمدند، **وَ اَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ**، اول یوسف علیه السلام و پشت سرش هم زلیخا، عزیز مصر، شوهر زلیخا، جلوی در بود. ببینید، همه‌ی علائم و قرائن آماده است. یوسف علیه السلام در اتاق خواب زلیخا چه می‌کند؟! آن هم زلیخایی که این‌طور آرایش کرده است! یوسف علیه السلام متهم شد به قصد سوء نسبت به زن آقای خودش؛ زن صاحب خودش. زلیخا هم اینجا به شدت شرارت کرد. فرصت نداد که یوسف علیه السلام چیزی بگوید. **قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ اَرَادَ بِاَهْلِكَ سُوءًا اِلَّا اَنْ يُسَجَنَ اَوْ عَذَابٌ اَلِيمٌ**؛^۹ به شوهرش، عزیز مصر، گفت: جزا و کیفر کسی که قصد سوئی به همسر تو کرده، جز اینکه به زندان بیفتد یا شکنجه‌های دردناکی متحمل شود، چه چیز دیگری است؟! یعنی زلیخا، یوسف علیه السلام را متهم کرد که به او قصد سوء داشته؛ قصد تجاوز و تعدی داشته است. این حيله‌گری زلیخاست که قرآن از زبان عزیز مصر نقل می‌کند. منتهی شما می‌دانید قرآن هر چیزی را که از کسی نقل می‌کند، اگر آن گفته باطل باشد، بلافاصله در آیه‌ی بعد، آن حرف باطل را ابطال می‌کند؛ اما اگر آن حرف، حرف درستی باشد، آن را نفی نمی‌کند. همین که قرآن از کسی نقل قول کرد، ولی نفی نکرد، درواقع حرفی است که قرآن هم روی آن صحه گذاشته است. این نکته را در تفسیر قرآن نگاه کنید. عزیز مصر گفت: **اِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ اِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ**،^{۱۰} این از کید و مکر و حيله‌های شما زنان است و کید و مکر شما

۹. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۵.

۱۰. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۸.

زنان عظیم است و قرآن بعد از این آیه، نفی هم نکرده است. حالا این آیهی **إِنَّ كَيْدُكُمْ عَظِيمٌ** را کنار آیهی **إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا**^{۱۱} بگذارید!! یعنی این کید بزرگی بود در حق یوسف عَلَيْهِ السَّلَام پاکدامن صدیقی، که برای آلوده نشدن به این عمل و خیانت نکردن به آقای خودش، آقای که این قدر به او لطف کرده، نگهداری کرده و مثل یک فرزند بزرگش کرده است، حالا به همسر او سوء قصد کند؟! او اهل چنین بی‌وفایی، بی‌صفایی و جفایی نیست و از طرف دیگر چگونه در برابر خدا تن به این کار دهد؟! علی‌ای حال این یوسف عَلَيْهِ السَّلَام بیگناهی که دارد از عرصه‌ی این جرم می‌گریزد، حالا متهم می‌شود به اینکه **مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا؟** ای عزیز مصر! کیفر کسی که به همسر تو قصد سوء کرده چیست؟! جز اینکه او را به زندان بیندازیم یا او را شکنجه‌ی سختی کنیم؟! حالا ماجرا ادامه دارد. آن بچه شهادت داد و گفت اگر لباس از پشت پاره شده یوسف عَلَيْهِ السَّلَام راست می‌گوید و زلیخا مجرم است و اگر لباس یوسف عَلَيْهِ السَّلَام از جلو پاره شده باشد نشان می‌دهد که یوسف عَلَيْهِ السَّلَام دروغ می‌گوید و زلیخا راست می‌گوید. بعد که دیدند لباس یوسف عَلَيْهِ السَّلَام از پشت پاره شده، معلوم شد که زلیخا قصد سوء داشته است. خیرش پیچید و زنان مصر شروع کردند به مسخره کردن که **امْرَأَتُ الْعَزِيزِ!** همسر عزیز مصر را نگاه کن به یک غلام دل بسته است! آبرو و حیثیتی برایش نماند. بعد هم زلیخا برای دفع اتهام از خودش مجلس میهمانی برقرار کرد و ماجرای بریدن دست‌ها و امثالهم پیش آمد. در طعنه‌هایی که زنان مصر به زلیخا می‌زدند، گفتند: **قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا**^{۱۲}؛ زلیخا یک دل نه صد دل عاشق غلام خودش شده است. مست عشق اوست! هیچ نمی‌فهمد؛ نه آبرو، نه حیثیت؛ هیچ نمی‌فهمد! همه چیزش را دارد به پای غلام خودش می‌ریزد! طعنه می‌زدند. علی- ای حال بعد که آن مجلس تشکیل شد، زن‌ها که یوسف عَلَيْهِ السَّلَام را دیدند دست از ترنج نشناختند و دست‌ها را بریدند و معلوم شد که داستان چیست. بعد زلیخا گفت: این همان کسی است که شما به من طعنه می‌زدید که من عاشقش شدم؛ دیدید خودتان چه کار کردید؟ از زن‌ها کمک خواست. زن‌ها هم گفتند ما

۱۱. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۷۶.

۱۲. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۳۰.

یوسف علیه السلام را راضی می‌کنیم که خواسته‌ی تو را برآورد. هریک از زن‌ها با یوسف علیه السلام صحبت کردند؛ گمان می‌کردند می‌توانند او را راضی کنند؛ ولی یوسف علیه السلام در اوج پاکدامنی و خویش‌داری! حالا نگاه کنید، محبتی که جنبه‌ی نفسانی دارد، وقتی به نتیجه نرسد، چقدر زود به کینه و انتقام‌جویی، به عداوت و دشمنی تبدیل می‌شود. یعنی آن کسی که **قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا** بود... شَغَفَ، آخرین لایه‌ی قلب است؛ یعنی محبت یوسف علیه السلام به عمق جان زلیخا راه پیدا کرده بود؛ اما همین محبت، چطور به کینه و انتقام‌جویی تبدیل می‌شود! زلیخا گفت: اگر به خواسته‌ی من تن ندهد، **لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ^{۱۳}**، اگر به آنچه من امر می‌کنم، تن ندهد و آن را انجام ندهد، **لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونًا مِنَ الصَّغِيرِينَ^{۱۴}**؛ کاری می‌کنم که به زندان بیفتد و چنان تحقیر شود که احدی برای او ارزشی قائل نباشد؛ هیچ‌کس برای او حیثیتی قائل نباشد. حضرت یوسف علیه السلام درمقابل چه فرمود؟ **قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ^{۱۵}**؛ گفت: خدایا، زندانی که مرا به آن تهدید می‌کنند و آبروریزی، و بی‌حیثیتی، و کوچک و خوار کردن من که مرا با آن تهدید می‌کنند، نزد من از آنچه که اینها از من انتظار دارند، محبوب‌تر است.

خواستم این را عرض کنم که این هم یک اتهام است که به خود یوسف صدیق علیه السلام وارد شد. آن اتهام به بنیامین وارد شد؛ اتهام دزدی که هیچ راه پس و پیش نداشت! این هم اتهامی که به یوسف علیه السلام وارد شد. صورت ظاهر، این هم راه پس و پیش نداشت؛ جز آنکه معجزه‌آسا خدا یوسف علیه السلام را از معرض اتهام بیرون آورد که آن بچه زبان گشود و گفت: اگر لباسش از جلو پاره شده، یوسف علیه السلام مقصر است و اگر از پشت پاره شده زلیخا مقصر است. جز این، همه‌ی آمارات و شواهد دال بر مجرمیت یوسف علیه السلام بود. علی‌ای‌حال یوسف علیه السلام در چنین موقعیتی قرار گرفت و زلیخا با نفوذی که در دستگاه حکومتی داشت به راحتی

۱۳. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۳۲.

۱۴. همان.

۱۵. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۳۳.

توانست یوسف علیه السلام بیگناه را به‌عنوان یک مجرم در زندان بیندازد و یوسف علیه السلام سال‌ها در زندان بود و ماجرای دوران زندان ایشان را هم قرآن اشاره کرده است.

به بحثمان برگردیم. گفتیم گاهی اوقات این دیدار، هزینه دارد. ببین برای چیزی که می‌طلبی آمادگی هزینه کردن هم داری یا نداری؟ اگر آمادگی نداری، چگونه او را می‌طلبی؟! داستان آن شیری که قرار بود روی بدن فردی، خالکوبی شود که هر دانه سوزنی که خالکوب می‌زد، شخص فریادش بلند می‌شد و می‌گفت: کجایش را داری می‌کشی؟! گفت: سرش را. گفت: حالا شیر ما سر نمی‌خواهد! دومی را که زد، گفت: کجایش را می‌کشی؟ گفت: دُمش را. گفت: دم هم نمی‌خواهد! سومی را زد گفت: کجایش است؟ گفت: شکمش. گفت: شکم هم نمی‌خواهد! خالکوب گفت:

شیر بی‌یال و دم و اشکم که دید؟ این چنین شیری خدا هم نافرید

تو که تحمل نداری، چطور طلب می‌کنی؟ علی‌ای‌حال، می‌شود دید! منتهی هزینه دارد. این دیدن‌ها هم خودش مراتبی دارد. دیدن خود حضرت، بالمعاینه، خیلی امر خطیری است! خیلی امر خطیری است! کسی در رؤیا، کسی در مکاشفه، حتی کسی در مشاهده می‌بیند؛ اینها مراتب مختلف است؛ قبلاً اینها را گفته‌ایم. هیچ‌کدام اینها دیدن صد درصد نیست؛ اما کسی بالمعاینه می‌بیند، آن، دیدن خود حضرت است و آن دیدن خیلی آمادگی می‌خواهد. خیلی آمادگی می‌خواهد! خدا رحمت کند مرحوم آیت‌الله آملی را؛ ایشان خیلی عظیم‌القدر است و از شاگردان مرحوم قاضی است. از نظر فقهی هم آن قدر شخصیت عظیمی است که مرحوم آقا سیداحمد خوانساری رضوان‌الله تعالی‌علیه، مرجع تقلید بزرگی که اسطوره‌ی تقوی و پاکدامنی بود و حضرت امام‌رحمه‌الله‌علیه می‌فرمود: او تالی تلو عصمت است! خیلی فوق‌العاده بود! ایشان مسائلی را که در فتوایش احتیاط می‌کرد، مقلدینش را به مرحوم آملی ارجاع می‌داد؛ آن قدر عظیم‌القدر بود! یک‌بار ایشان طالب دیدار حضرت بود و از مرحوم قاضی دستورالعملی هم می‌گیرد. در دل شبی احساس می‌کند که نوری به‌سمت او می‌آید؛ اما هرچه نور به‌سمت او می‌آید، گویا فشاری به‌سینه‌ی اوست. از حدی که نزدیک‌تر می‌شود، به حضرت التماس می‌کند که جلوتر تشریف نیاورید؛ دارم قالب تهی می‌کنم! التماس می‌کند که نیایید! خوب، این دیدن، غیر از آن دیدنی است که هر کسی ممکن

است در خوابی یا مکاشفه‌ای ببیند. آن دیدن، آمادگی می‌خواهد. حالا اگر چیزهایی آمد که آن آمادگی را ایجاد کند، یا انسان از دیدن بگذرد یا اگر آبرویش را ریختند، دارایی‌اش را بُردند، پُست و مقامش را گرفتند، دادش درنیاید. بداند چیزی را خواسته، که هزینه‌اش را دارد می‌پردازد. حالا نمی‌گویم همه‌ی کسانی که دیدار نصیبشان شده، این سختی‌ها یک‌جا برایشان آمده؛ ولی بالاخره هر کس به‌گونه‌ای ساخته شده و آمادگی دیدار در او ایجاد شده. آن دیدار حقیقی هم خیلی نادر است. مکاشفات زیاد است؛ رؤیاهای بسیار زیاد است. حتی تعدادی مشاهدات باطنی هم هست؛ اما آن کسی که بالمعاینه حضرت را ببیند، حسابش فرق می‌کند و کسانی که به این مرتبه راه پیدا می‌کنند، بسیار نادرند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ